

# علی بن ابی طالب (ع) در مثنوی \*

در فصلنامه دانش، ش ۲۸-۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۷۰  
اسلام آباد، ص ۶-۲۳ بخش  
مقالات انگلیسی.  
یادداشت‌های مترجم:

توضیح: ن در همه جا اشارت است به مثنوی شریف معنوی، تصحیح ر. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۶۳ که بعد از آن شماره دفتر و شماره بیت قرار می‌گیرد، مثل: ۱۳۵۰/۲/ن.

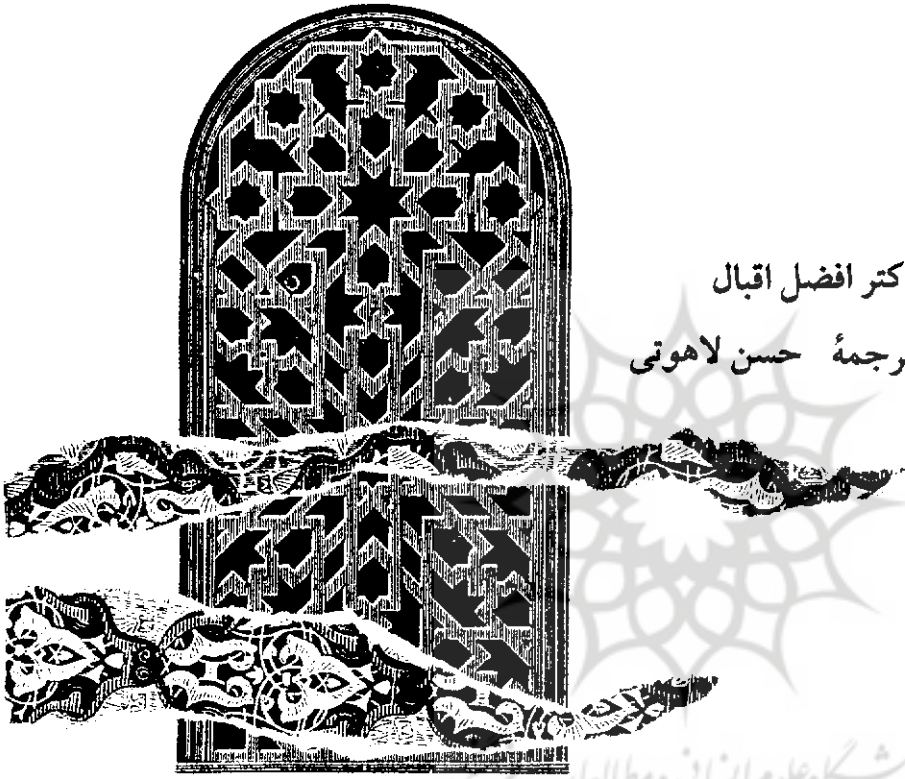
۱- ن/۱/۹۹-۱۰۰.  
۲- بخشی از سوره علق، آیه ۱۵. ارادت مولانا جلال‌الدین به مولای متقیان بسی بیش از آن است که در این مقاله آمده است و بحث و فحص عمیقتر و دقیقتری را می‌طلبد. در مثنوی از هیچ کس به اندازه علی (ع) تجلیل نشده است، مولانا در همان داستان «خداوندناختن خصم در روی امیرالمؤمنین» او را مظهر اخلاص، شیر حق، مظهر از دغل، افتخار هر نبی و هر ولی، سجده‌گاه ماه، شیر ربانی، مظهر مرآت، صاحب اسرار هو، باز عرش خوش شکار، غیب‌بین، باب رحمت، بارگاه ماله کفوا احد و... می‌خواند (رک: ن/۱/۳۷۲۱ به بعد).

۳- یعنی چون قضای الهی فرارسد عرصه حیات تنگ شود. مرحوم فروزانفر سعی دارد این جمله را صرفاً بدان سبب بداند که در ابیات شاعران، از جمله سنایی، و در مجموعه اشعار محمدبن محمود و مجمع الامثال میدانی ثبت شده است (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰). اما نیکلسون، شارح بریتانیایی مثنوی معنوی آن را صراحتاً منسوب به علی (ع) می‌داند.

۴- علق، ۱۵: «حقاً که اگر باز نایستد موی سرش را می‌گیریم و می‌کشیم» (آبسی).

۵- نوشته‌اند که این آیه تهدید خداوند است ابوجهل را که درایند او آزار رسول خدا می‌کوشید. رک: ولی محمد اکبرآبادی، شرح مثنوی، چاپ سنگی، دفتر اول ص ۱۵، نیز تفسیر بیضادی ذیل همین آیه.

دکتر افضل اقبال  
ترجمه حسن لاهوتی



در نخستین اشارت، عشق مولوی به علی (ع) آشکار می‌شود و با دو بیت زیبایی عربی او را مخاطب قرار می‌دهد:

مرحبا یا مجتبی یا مرتضی      إن تَغِبْ جاءَ القضا ضاقَ الفضا  
انت مولی القوم من لا یشتهی      قد رَدَى کَلاً لَئِن لَمْ یُنْهَی<sup>۱</sup>

یعنی: خوش آمدی، ای برگزیده، ای پسندیده/ اگر غایب شوی، قضا می‌رسد و فضا را تنگ می‌سازد/ تو مولای قومی، آن کس که تو را نخواهد/ اگر باز نایستد محققاً هلاک خواهد شد.<sup>۲</sup>  
مولوی با سخنان علی (ع) کاملاً آشنایی داشته است و در اولین بیتی که خلیفه چهارم را با القاب مجتبی و مرتضی و مولای قوم خوش آمد می‌گوید، سخن وی را نیز نقل می‌کند چون بخشی از بیت اول سخنی است منسوب به علی (ع) که فرمود: «اذا جاء القضا ضاق الفضا»<sup>۳</sup>. این نقل قول تأکیدی است بر نقش ولایت علی (ع) که دین را نگهدارنده است؛ زیرا با تداعی آیه‌ای از قرآن مجید هشدار می‌دهد که «کَلَّا لَئِن لَمْ یُنْهَی لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ»<sup>۴</sup>؛ این آیه قرآن خطاب است به فردی بد پرست از مردم مکه که برده مسلمان خود را از نماز

علی (ع) پسرعم و داماد محبوب پیغمبر اکرم (ص) صفات کم نظیری همچون دلاوری، زهد، جوانمردی، علم و تقوی را در خود جمع داشت. عارفان مسلمان او را بزرگترین حامی مکتب تصوف اسلامی می‌شناسند و او را به مرشدی و آموزگاری درود می‌فرستند.

مولانا جلال‌الدین رومی، سخنان وی را با نظر تحسین و احترام قلبی نقل می‌کند و در مثنوی، در بین همه صحابه کبار پیغمبر (ص)، به والاترین نحو از او نام می‌برد.

در دفتر اول مثنوی اشاراتی وجود دارد و مولوی خصائص و صفات خاص شخصیت چند بعدی و جامع الاطراف علی (ع) را که تأثیری پر دوام بر پیروان اسلام گذاشته است، به مدح می‌ستاید، تجزیه و تحلیل می‌کند و سخن برنآکید آن می‌راند. مولوی «مرید» رسمی علی (ع) نیست؛ بلکه از این جهت، عضو رسمی هیچ فرقه‌ای به‌شمار نمی‌آید و صرفاً به اخوت اسلامی وابسته است؛ بنابراین ستایش او از علی (ع) بدان سبب شایان اهمیت فراوان است که از نوع وفاداری مذهبی مریدی وابسته نیست.

پنجمین اشارت، اشارتی غیر مستقیم است و بعد از عنوان مثنوی می آید که پند زیر را شرح و بسط می دهد:

«وصیت کردن رسول علیه السلام علی را کَرَمُ الله وَجْهَهُ که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید به حق، تو تقرب جوی به صحبت عاقل و بنده خاص تا از همه پیشقدم تر باشی»<sup>۱۱</sup>

بعد از قطعه مثنوی این اشعار می آید:

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی، پهلوانی، پر دلی  
لیک بر شیری مکن هم اعتماد اندر آ در سایه نخل امید  
اندر آ در سایه آن عاقلی کش ندادند برد از ره ناقلی<sup>۱۲</sup>

\* \* \*

ششمین اشارت، طولانی ترین اشارتی است که در مثنوی نسبت به علی (ع) آمده است. و اشارت به واقعه ای مشهور در زندگی آن حضرت دارد و حدود ۲۸۰ بیت را در بر می گیرد تا حکایت به سر آید. این حکایت معنی «اخلاص» را روشن می سازد و خلاصه آن چنین است:

علی (ع)، پس از آنکه در جنگ پشت دشمن را بر خاک نشانند و بر او دست یافت، بر سینه وی نشست تا سرش را از تن جدا سازد. آن مرد بر روی علی (ع) خدو انداخت و علی (ع) بلافاصله برپا خاست و او را رها کرد و در پاسخ این سؤال که چرا بر زندگانی دشمن خود بخشش آوردی؟ گفت: «چون بر روی من خدو انداخت از او در خشم شدم و ترسیدم که اگر او را بکشم، خشم من نیز در کشتن او تا حدی دخیل باشد؛ اما نمی خواستم که او را جز بهر حق بکشم»<sup>۱۳</sup>.

علی (ع) با این اقدام خود آن پهلوان کافر را به تحسین جمال و جلال اسلام واداشت. او در این جا انسان کاملی خوانده می شود که اعمال او الهی است و از جانب حق. «بی شمشیر کشتن، کاری خداوند است. شکیبایی و مردانگی علی (ع) کفر خصمی او را کشت و دل او را بر معرفت و عشق حق گشود.

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد  
آب علمت خاک ما را پاک کرد  
بازگو داتم که این اسرار هوست  
ز آنکه بی شمشیر کشتن کار  
اوست<sup>۱۴</sup>

پهلوان کافر از علی (ع) می خواهد که راز این بخشایش را بگشاید:

راز بگشای ای علی مرتضی  
ای پس سوء القضا حسن القضا...  
چو تو بایی آن مدینه علم را  
چون شعاعی آفتاب حلم را<sup>۱۵</sup>

علی (ع) توضیح زیر را ابتدای پاسخ خود قرار می دهد:

غرق نورم گرچه سقم شد خراب  
روضه گشتم گرچه هستم بوتراب<sup>۱۶</sup>

و بعد از آن، ضمن پاسخ به آن پهلوان کافر، نکات زیر را یادآور می کنیم:

گزاردن منع می کرد. <sup>۵</sup> وظیفه مولایی و نگاهبانی دین از آن جهت به عهده علی (ع) است که قرآن را به تمامی می داند و اهلیت و قدرت آن را دارد که قرآن را برای پیروان قرآن حفظ کند. بنابراین علی (ع) مردی است که رهروان و پیروانش او را عاشقند و بت پرستان و منکران تعالیم قرآن از او در بیم.

\* \* \*

دومین اشارت مثنوی به علی (ع) در بیتی ملمع آمده است که مصراع عربی آن از حضرت علی (ع) است. <sup>۶</sup> موضوع این مصراع رازداری و راز پوشیدن است و چون نظر بر این است که اطمینان و اعتماد آموزگار روحانی را باید به دست آورد، رازداری را مطلقاً ضروری دانسته اند. بر لب مهر می باید داشت و فقط دل است که می باید به ادب و احترام سر عشق را دریابد و آن را چونان امانتی که به هیچ روی خیانت نبیند در خود جای دهد. علی (ع) به رازدار عشق خود هشدار می دهد:

ور بگویی با یکی دو، الوداع کل سیر جاوَز الاتین شاع<sup>۷</sup>

یعنی: اگر راز خود را بر یکی دو نفر فاش کنی، دیگر با سرت وداع گو، زیرا هر رازی که از بین دو نفر (صاحبان آن راز) تجاوز کند، شایع می شود.

\* \* \*

سومین اشارت مثنوی به علی (ع) حاوی یکی از سخنان مولاست و ثابت می کند که وی طرفدار باصراحت و صداقت حقیقت است و هیچ کلامی از آن را در پرده نمی گوید و بی بیم و امید از کس، آن را بر همگان آشکار می سازد. او مکر و حیل را نمی شناسد و آنچه را بر لب می آورد حقیقت محض است، هر چند که تلخ باشد.

از وظیفه بعد از این اومید بُر حق همی گویم تورا والحق مُر  
گر وظیفه بایدت ره پاک کن هین بیا و دفع آن بی پاک کن<sup>۸</sup>  
مولوی حق تلخ را از آن به این شیرینی آورده که «الحق مُر»  
علی (ع) را با نتیجه ای درخور نقل کرده است.

\* \* \*

چهارمین اشارت، سخنی است در این باره که آدمی جهان اصغری است که جهان اکبر، یعنی جهان آفرینش، در قالب کوچک او مندرج است. ابیات مولانا، در این خصوص، یادآور قیاس مشابهی است که علی (ع) در بیتی از خود به کار برده است:

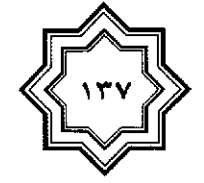
هر پیمبر فرد آمد در جهان  
فرد بود و صد جهانش در نهان  
عالم کبری به قدرت سحر کرد  
کرد خود را در کهن نقشی نورده<sup>۹</sup>

(منظور از «کهن نقش» در بیت بالا، قالب آدمی، یعنی جهان اصغر است).

بیت عربی منسوب به امیر مؤمنان این است:

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انطوى العالمُ الأكبر<sup>۱۰</sup>

\* \* \*



۶- مصراع دیگر این بیت عربی که مقدم و مؤخر نیز ثبت شده این است: «كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرطاسِ ضاع». نیکلسن و دهخدا (امثال و حکم) مصراع «کل سر...» را منسوب به حضرت علی (ع) می دانند؛ اما فروزانفر (شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۴۰۲) می نویسد که در دیوان خطی اشعار حضرت امیر (ع) موسوم به انوار العقول من اشعار وصی الرسول (نسخه خطی متعلق به نگارنده) این بیت وجود ندارد. نصرالله منشی نیز در کلیله و دمنه آن را منسوب به مولای داند و در تفسیر آن چنین می گوید: «هر راز را که تالی در آن محرم نشود هر آینه از اشاعت مصون ماند و باز آنکه به گوش سیوی رسید بی شبهت در افواه افتد». (منقول در شرح نیکلسن بر مثنوی). این سخن نیز از مولاست: «الرای تخمین البیرو یعنی: نگاهداری سیر از خردمندی است. تاریخ فخری، ۱۳۶۰، ص ۷۹.

۷- ن/۱/۱۰۴۹.

۸- ن/۱/۱۱۷۹-۱۱۸۰.

۹- ن/۱/۲۵۰۵-۲۵۰۶، اشارات دقیقتر به این موضوع را از جمله می توان در عنوان بالای بیت ۵۲۱ و ابیات بعد از آن در دفتر چهارم دید: پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی... چیست اندر خم که اندر نهر نیست چیست اندر خانه کاندز شهر نیست این جهان خم است و دل چون جوی آب این جهان حجره است و دل شهر عجب

(ن/۲/۲۵۱ و ۸۱۰-۸۱۱)

درباره بحث مفصل آن، رک: بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۷۱ به بعد.

در حال منظور مولوی از ابیات بالا و ابیات ۲۵۰۵-۲۵۰۶ که در متن مقاله آمده نزد ارباب فضل و معرفت روشن است؛ و ما به ذکر دوسه سطر از شرح ولی محمد بر مثنوی بسنده می کنیم: «بدان که عالم دواست،

یکی صغری که عبارت از انسان است، دوم کبری که عبارت است از عالم خارج، از زمین تا عرش و ما بینها و این عالم خارج را انسان کبیر نیز گویند؛ زیرا که ظهور حقایق در وی به تفصیل است و در انسان مجمل. پس انسان کامل، اگرچه به صورت، عالم صغیر است و خود را در کهن نقش پیچیده است؛ اما در معنی، عالم کبیر است و به قدرت خود این عالم کبری را که در ظاهر کبیر است مستخر کرده است.

۱۰- مقول در شرح نیکلسون بر مثنوی، شرح کبیر انفرادی و جاهای دیگر، یعنی: «گمان می بری جرم کوچکی هستی، حال آنکه جهان کبیر در تو منظوم است».  
 ۱۱- ن/۱/ص ۱۸۲، عنوان.  
 ۱۲- ن/۱/ص ۲۹۵۹-۲۹۶۱.  
 ۱۳- ن/۱/ص ۳۷۲۱-۳۷۲۳.  
 ۱۴- ن/۱/ص ۳۷۴۶-۳۷۴۷.  
 ۱۵- ن/۱/ص ۳۷۵۷ و ۳۷۶۳: دو نکته در اینجا قابل ذکر است:  
 ۱- در بیت اول، ضبط مثنوی تصحیح نیکلسون «حسن القضا» است؛ اما مترجم در اینجا با توجه به تجدید نظر مصحح دانشمند انگلیسی مثنوی که در شرح وی بر مثنوی آمده است «حسن القضا» نوشت. نیکلسون فقید در برابر «حسن القضا» تعبیر انگلیسی goodly ease را با توضیح «Comfort and happiness» آورده است به معنی «راحت و آسایش و سعادت» و خواننده را به مقایسه آن با عبارت «اذا جاء القضا ضاق القضا» توجه داده است: چون قضا آید عرصه تنگ شود؛ اما علی (ع) پس از رسیدن قضا، آسایش است و سعادت.

۲- بیت دیگر (۳۷۶۳) اشارت است به این حدیث: «انما مدينة العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فلیات الباب»، و بدیهی است که مراد از «آفتاب حلم» نیز رسول اکرم (ص) است.  
 ۱۶- ن/۱/ص ۳۸۰۱.  
 ۱۷- ن/۱/ص ۳۷۸۸-۳۷۸۷.  
 ۱۸- ن/۱/ص ۳۷۹۲-۳۷۹۴.  
 ۱۹- ن/۱/ص ۳۹۷۵-۳۹۷۹.  
 ۲۰- ن/۱/ص ۳۹۸۹.  
 ۲۱- ن/۱/ص ۲۳۶، عنوان.  
 ۲۲- شرح نیکلسون بر مثنوی، زیر چاپ، متن انگلیسی، ج ۱، ص ۳۱۹. نیز، رك: بدیع الزمان فروزانفر، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۹.  
 ۲۳- ن/۱/ص ۲۴۲، عنوان.  
 ۲۴- ن/۱/ص ۳۹۴۴-۳۹۴۷.  
 ۲۵- قسمتی از حدیث «جفت القلم بما هو کائن» یا «بما انت لاق»، رك: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث

می شود و آن پهلوان کافر، یگانه تجلی ظفرمند غالی را که در وقت پیروزی نهایی، مغلوب وجدان، ضمیر روشن و حس و وظیفه شناسی خود شده است، می بیند.

بازی، علی (ع) درباره رفتار خود با دشمن شکست خورده زبان به توضیح می گشاید:

گفت من تیغ از بی حق می زنم  
 بنده حقم نه مأمور تنم  
 شیر حقم نیستم شیر هوا  
 فعل من بر دین من باشد گوا<sup>۱۷</sup>

\* \* \*

من چو تیغم پُر گهرهای وصال  
 زنده گردانم نه کشته در قتال  
 خون نبوشد گوهر تیغ مرا  
 باد از جا کی برد میخ مرا  
 که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد  
 کوه را کی در رباید تند باد<sup>۱۸</sup>

مولوی پاسخ علی (ع) را به خصمی او در ابیات زیر می آورد:

گفت امیرالمؤمنین با آن جوان  
 که به هنگام نبرد ای پهلوان  
 چون خدو انداختی در روی من  
 نفس جنیبید و تبه شد خوی من  
 نیم بهر حق شد و نیمی هوا  
 شرکت اندر کار حق نبود روا  
 تو نگاریده کف مولیستی  
 آن حقی کرده من نیستی  
 نقش حق را هم به امر حق شکن  
 بر زجاجه دوست سنگ دوست زن<sup>۱۹</sup>

و پس از آن با نتیجه اخلاقی پسندیده ای این داستان ضمنی را در کمال ایجاز و اختصار کامل می کند:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر  
 بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر<sup>۲۰</sup>

\* \* \*

مولانا در هفتمین انتقال خود به علی (ع) به این حدیث نبوی اشارت می کند که بنابر روایات، پیامبر خدا (ص) در گوش رکابدار علی (ع) فرمود: «کشتن علی بر دست تو خواهد بود، خبرت کردم».<sup>۲۱</sup>

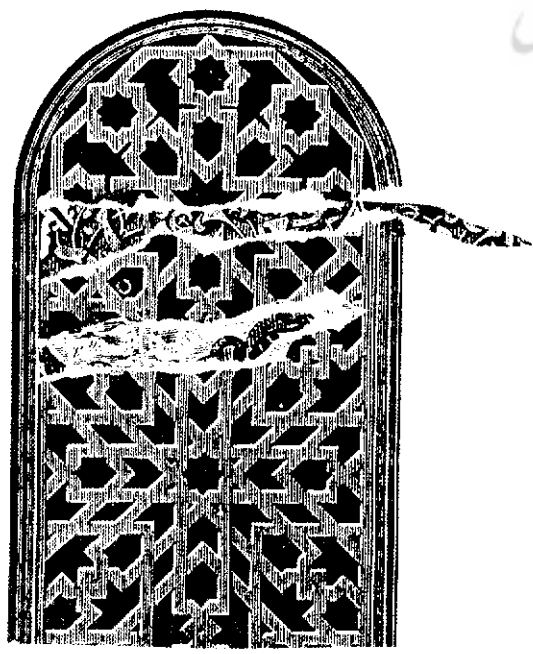
«من اصل این حکایت را نمی دانم که عبدالرحمن بن ملجم، از خوارج که علی (ع) به دست او کشته شد قبلاً «رکابدار» او بوده است. به گفته المبرد (کامل ج ۱، ص ۵۵۰) علی (ع) ابن ملجم را از راه نظر می شناخت و او را دشمنی کینه توز و قاتل آینده خود می دانست؛ اما با این حال از کشتن وی سر باز می زد و می گفت: «کیف اقتل قاتلی»- چگونه او را که مقدر است مرا بکشد بکشم؟ با آنکه پیامبر (ص) کشته شدن علی (ع) بر دست ابن ملجم را بر او معلوم گردانیده بود، امیرالمؤمنین (ع) پیوسته به ابن ملجم نیکی می کرد».<sup>۲۲</sup>

ابن ملجم به علی (ع) التماس می کند که «از بهر خدا مرا بکش و از این قضا برهان».<sup>۲۳</sup>  
 مولوی پاسخ علی (ع) را به این صورت خلاصه می کند:

خنجر و شمشیر شد ریحان من  
 مرگ من شد بزم و نرگستان من  
 آن که او تن را بدین سان بی کند  
 حرص میری و خلافت کی کند  
 ز آن به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم  
 تا امیران را نماید راه و حکم  
 تا امیری را دهد جانی دگر  
 تا دهد نخل خلافت را نمر<sup>۲۴</sup>

این حکایت به شایسته ترین نحوی از زبان علی (ع) در مثنوی آمده است:

گفت پیغمبر به گوش چاکرم  
 کو بُرد روزی ز گردن این سرم  
 کرد آگه آن رسول از وحی دوست  
 که هلاکم عاقبت بر دست اوست  
 او همی گوید بکش پیشین مرا  
 تا نیاید از من این منکر خطا  
 من همی گویم چو مرگ من ز توست  
 با قضا من چو توانم حیلہ جست  
 او همی افتد به پیشم کای کریم  
 مر مرا کن از برای حق دو نیم  
 تا نه آید بر من این انجام بد  
 تا نسوزد جان من بر جان خود  
 من همی گویم برو جفت القلم<sup>۲۵</sup>  
 ز آن قلم بس سرنگون گردد علم  
 هیچ بغضی نیست در جانم ز تو  
 ز آنکه این را من نمی دانم ز تو  
 آلت حقی تو فاعل دست حق  
 چون زنم بر آلت حق طعن و دق  
 گفت او پس آن قصاص از بهر چیست  
 گفت هم از حق و آن سرخفی ست<sup>۲۶</sup>



در حدیث از نبی اکرم (ص) است که «هیچ منافقی دستدار علی و هیچ مؤمنی دشمن علی نیست».<sup>۲۷</sup> مولانا این مقصود بر احساس را به زبان خود باز می گوید و علی (ع) را چنین می ستاید: «علی ترازوی منصف مطلق است که هر کسی در آن ترازوی بر حسب طینت و فطرت خود سبک و سنگین می شود و بها می یابد»<sup>۲۸</sup>:  
تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای  
تو تبار و اصل و خویشم بوده ای  
تو فروغ شمع کیشم بوده ای<sup>۲۹</sup>

مولوی با این توضیح و اظهار نظر مستطاب، نخستین دفتر مثنوی شریف خود را که شاهکار اندیشه های عرفانی است و علی (ع) در آن با کمال تالوئی که او راست به صفت عارف عارفان می درخشد، به پایان می برد.

\* \* \*

مولوی با تجلیل و تکریم زاید الوصف خود از علی (ع) در دفتر اول، ظاهراً بحث درباره این موضوع را تمام می کند، چون در دفتر دوم بیش از دو اشارت گذرا به شجاعت های علی (ع) دیده نمی شود. به هنگام محاصره خیبر - آبادی یهودی نشینی که در هفتم هجری قمری (۶۲۸م) مورد حمله قرار گرفت - علی (ع) در قلعه را بر کند و آن را سپر ساخت.<sup>۳۰</sup> در بیت زیر به این دلاوری اشارت رفته است:  
یا تبر بر گیر و مردانه بزن  
تو علی وار این در خیبر بکن<sup>۳۱</sup>

\* \* \*

اشارات دیگری که در دفتر دوم مثنوی به علی (ع) رفته است، ذکر نام ذوالفقار، یعنی شمشیر پیغمبر (ص) است که از آن علی (ع) شد و با شجاعت و دلاوری مترادف گشت.

ز آن نمایند ذوالفقاری حر به ای  
ز آن نماید شیر نر چون گربه ای.<sup>۳۲</sup>

\* \* \*

دفتر سوم مثنوی نیز دو جا به سخنان منسوب به علی (ع) اشارت دارد. اولین آن، بیتی است که سخنی از او را کلمه به کلمه به عربی نقل کرده است:

گفت حق ست این ولی ای سیبویه  
إتق من شر من أحسنَّت إليه<sup>۳۳</sup>  
(معنی مصراع دوم: از شر کسی که به او نیکویی کرده ای  
بپرهیز).

\* \* \*

اشارات دوم در دفتر سوم مثنوی، نقل به معنایی است از سخنی منسوب به علی (ع):

بهر یاری مار جوید آدمی  
غم خورد بهر حریف بی غمی<sup>۳۴</sup>

\* \* \*

در دفتر چهارم فقط به چهار اشارت بر می خوریم که سه اشارت از آنها غیر مستقیم است، از آن رو که می توان آنها را نقل به معنای سه سخن مشهور منسوب به علی (ع) دانست. در دفتر چهارم فقط یک بار نام علی (ع) آمده است:

نیست وقت مشورت هین راه کن  
چون علی تو آه اندر چاه کن<sup>۳۵</sup>

مصراع دوم این بیت اشارت است به این خبر که علی (ع) سزی را که پیامبر (ص) به او سپرده و فرموده بود که نباید آن را بر کسی بگشاید، در گوش چاه خواند.

\* \* \*

روایت کرده اند که علی (ع) در تبیین این اندیشه مشهور که عالم هستی در روح بی حد آدمی مندرج است فرمود: دواى تو در توست و خود نمى دانی و درد تو در توست و خود نمى بینی و تو کتاب مبینی هستی که حروفش هر چه را که پنهان است آشکار می سازد و تو خود را جرم کوچکی می پنداری و حال آنکه جهان بزرگتری در تو منطوی است:

دوائك فيك و ما تشعر و دائك فيك و ما تبصر  
و انت الكتاب المين الذى بأحرفه يظهر المضمير  
أترجم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

این اندیشه های علی (ع) را مولانا در قالب ابیات زیر باز می گوید:

چيست اندر خم که اندر نهر نیست  
چيست اندر خانه کاندر شهر نیست  
این جهان خم ست و دل چون جوی آب

این جهان حجره ست و دل شهر عجاب<sup>۳۶</sup>

\* \* \*

در دفتر پنجم بیش از دو بیت مربوط با موضوع بررسی ما، وجود ندارد. بیت اول در این باره از علی (ع) سخن می گوید که او یکی از ده صحابه ای بود که پیامبر (ص) در حیات خود ایشان را مرده جنت داد:

پس ز ده یار مبشر آمدی  
همچو زرده دهی خالص شدی<sup>۳۷</sup>

\* \* \*

دومین و آخرین اشارتی که در دفتر پنجم به علی (ع) رفته است با بیتی عربی منسوب به علی ارتباط دارد. مولوی می گوید:

سیف و خنجر چون علی ریحان او

نرگس و نسرين عدوی جان او<sup>۳۸</sup>



مثنوی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱، ص ۳۸، ش ۹۷.  
۲۶- ن/۱/۳۸۵۴-۳۸۵۴.  
۲۷- وَاَلَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَبَرَأ السَّمَاءَ اِنَّهٗ لَاحَدُ النَّاسِ الْاِمْنِي اِنَّ اَنْ لَا يُجِيبِي اِلَّا الْاِيْمَانُ وَلَا يَتَغَضَّبُ اِلَّا الْمَنَاقِبُ (صحيح مسلم، مصر، كتاب الايمان، ص ۲۸؛ صحيح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سيد مرتضى فيروزآبادی، ص ۲۱۲، ۲۰۷.  
۲۸- نیکلسون، شرح بر مثنوی، زیر چاپ.  
۲۹- ن/۱/۳۹۸۲-۳۹۸۲.  
۳۰- سيرة ابن هشام، ج ۱، ۷۶۲، به بعد.  
۳۱- ن/۲/۱۲۴۴.  
۳۲- ن/۲/۲۳۰۰.  
۳۳- ن/۲/۴۶۳، سیبویه (۱۴۸-۱۸۰ق) لقب نحوی مشهور بصری است اما چنانکه نیکلسون قید نوشته در اینجا لفظ تحیب است، به معنی «سبب کوچک»، سبک یا سببک. این بیت مثنوی در داستان «فریقین روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لایه والاحاج بسیار آمده است و به نوشته شارحان مثنوی ممکن است معنی «عاقل و دانشمند» را برساند.  
۳۴- ن/۳/۹۹۴، نیکلسون: قیاس کنید با این حدیث: الْمَالُ حَيْثُ وَالْجَاهُ اَضْرَبَتْهُ (فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۱۵۲، ش ۴۶۹ به نقل از المنهج القوی، ج ۵، ص ۸۳)؛ نیز قیاس کنید با این سخن منسوب به علی (ع): مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ اَلَّتِي تَلِيَنَّ مَنَهَا وَتُعْجِبُ نَفْسَهَا وَ تَقْتُلُ سَهْمَهَا.  
۳۵- ن/۴/۲۳۲۲، نیکلسون ابیات زیر را از منطق الطیر شاهد آورده است:  
مصطفی جایی فرود آمد به راه  
گفت آب آرید لشکر را ز چاه  
رفت مردی، باز آمد بر شتاب  
گفت پر خون ست چاه نیست آب  
گفت پندارم ز درد کار خویش  
مرتضی در چاه گفت اسرار خویش  
چاه چون بشنود آن تابش نبود  
لاجرم خون بر شد و آبش نبود.  
۳۶- ن/۴/۸۱۰-۸۱۱.  
۳۷- ن/۵/۷۴۴.  
۳۸- ن/۵/۷۴۴، بیت عربی منسوب به علی (ع) این است: السِّيفُ وَالْخَنَجَرُ زَيْمَانُنَا اَفْ عَلٰى نَرْجِسٍ وَالْاَسْرُ

و مولوی در دفتر اول، ب/۳۹۴۴ با الهام از آن بیت چنین سروده است:  
خنجر و شمشیر شد زیمان من  
مرگ من شد بزیم و نرگستان من